

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ

ضمیمه‌ی کتاب

هدیه‌های آسمان

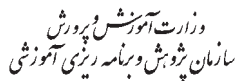
(ویژه‌ی اهل سنت)

چهارم دبستان

تعلیم و تربیت اسلامی



توجه: درس‌های این کتاب، به جای درس‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۲ کتاب هدیه‌های آسمان چهارم دبستان تدریس می‌شود و سایر دروس همگانی است.



برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی www.chap.sch.ir و برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی www.irtextbook.ir یا www.irtextbook.com مراجعه نمایید.

ISBN 978-964-05-2465-7 شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۴۶۵-۷



کودکان دبستانی عزیزان من هستند.

امام خمینی (قُدَّسَ سِرُّهُ)

فهرست

۱	درس سوم: ما به مسجد می‌رویم
۸	درس چهارم: خدای خورشید و ماه
۱۲	درس ششم: شیفته‌ی دانش و ایمان
۱۸	درس هفتم: نماز بر روی تخت
۲۴	درس هشتم: به یاد مهربان‌ترین معلّم
۲۸	درس نهم: استاد بزرگ خداپرستی
۳۱	درس دوازدهم: عموهای مهربان

ما به مسجد می‌رویم^۱



مصطفی با اشتیاق نامه‌ی خالد را در رایانه‌ی خود باز می‌کند.
خالد، دانش آموزی فلسطینی است.
کشور خالد اکنون در اشغال دشمنان اسرائیلی است.
مصطفی و خالد از طریق نامه‌نگاری باهم دوست شده‌اند.
آنها از این طریق، با آداب و رسوم مردم، تاریخ و ویژگی‌های کشورهای یکدیگر آشنا می‌شوند.
مصطفی در اولین نامه‌ی خود، مطالب زیادی درباره‌ی محلّ زندگی‌اش نوشته است.
خالد هم در بخشی از جواب نامه، پس از سلام و احوالپرسی برای دوست ایرانی‌اش نوشته است:

تو درباره‌ی مساجد کشورت چیزهای جالبی نوشته بودی. حتماً دانی که در همه جای دنیا، در روستاهای کوچک و شهرهای بزرگ، بر روی تپّه‌ها و کنار دریاها، هر جا که مسلمانان زندگی می‌کنند، مسجدها هم هستند. شکل ظاهری مسجدها باهم فرق دارد. بعضی از آنها بزرگ و باشکوه و بعضی کوچک و ساده‌اند.

من به تازگی درباره‌ی مسجدهای مسلمانان کتابی خوانده‌ام. من از آن کتاب آموختم که اولین مسجد را پیامبر اسلام و یارانش، در نزدیکی مدینه ساخته‌اند. این مسجد قُبا نام دارد و هنوز پا بر جاست و مسلمانان زیادی در آن عبادت می‌کنند.
در آن کتاب خواندم که پیامبر و یارانش در شهر مدینه به کمک یکدیگر مسجدی ساختند که هم‌اکنون به مسجد النبی (مسجد پیامبر) معروف است. آرامگاه حضرت محمد (ص) نیز در همین مسجد قرار دارد.

در آن کتاب نوشته بود بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسجد اسلامی، مسجد الحرام - در مکه - است و کعبه، قبله‌ی مسلمانان در میان آن قرار دارد.
نام مساجد مهم دیگر مثل مسجد کوفه و مسجد الاقصی نیز در آن کتاب آمده است.

۱. این درس در مسجد تدریس می‌شود. برای توضیحات بیشتر به کتاب راهنمای معلّم یا

پایگاه اینترنتی گروه درسی قرآن و معارف اسلامی مراجعه شود.

مسجدُ الأقصى یکی از مساجد مهمی است که در کشور من فلسطین و در شهر من بیت المقدس قرار دارد. من مسجدُ الأقصى را بارها و بارها دیده‌ام. مسجدُ الأقصى امروز توسط دشمنان اسلام اشغال شده است. آنها اجازه نمی‌دهند مسلمانان به راحتی در این مسجد نماز بخوانند و عبادت کنند.

در نامرات نوشته بودی که در مدرسه تان نمازخانه دارید؛ این خیلی جالب است اما حیف که مدرسه‌ی ما توسط دشمنان اسلام خراب شده است! من و دوستانم به کمک بزرگ ترها مسجد کوچکی درست کرده‌ایم. مسجد کوچک ما، هم محلّ تحصیل ما و هم محلّی برای جمع شدن بزرگ ترهاست. بسیاری از مشکلات مردم محلّه نیز در همین مسجد حل می‌شود. مسجد کوچک ما...

مصطفی در پاسخ به نامه‌ی دوست فلسطینی‌اش می‌نویسد:

دوست عزیزم خالد، سلام.

امیدوارم...

برایم بگو

مصطفی در نامه‌اش به خالد چه چیزهایی می‌نویسد؟

بین و بگو

تصاویر صفحه‌ی بعد به انجام چه فعالیت‌هایی در مسجد اشاره می‌کند؟ شما چه فعالیت‌های دیگری در مسجد انجام می‌دهید؟





بگرد و پیدا کن

- پاسخ این سؤال‌ها را از میان کلمات داده شده پیدا کنید و بنویسید.
۱. به‌جا آوردن نماز به صورت از مهم‌ترین اعمال یک مسلمان است.
 ۲. بهترین مکان برای خواندن نماز، است.
 ۳. صف‌های نماز جماعت باید منظم و باشد.
 ۴. پیامبر (صلی الله علیه و علی آله) فرمودند: بهترین مکان هر سرزمین نزد خدا آن است.
 ۵. به کسی که پشت سر او نماز جماعت خوانده می‌شود، گفته می‌شود.
 ۶. به فردی که پشت سر امام جماعت نماز می‌خواند، گفته می‌شود.
 ۷. استفاده از پیش از نمازها به‌ویژه نماز جماعت، کاری پسندیده است.^۱
 ۸. نمازگزاری که پشت سر امام جماعت نماز می‌خواند، نباید نماز را با صدای بخواند.

۱. مسواک زدن قبل از نماز، سنت است. معنی سنت را از معلّم و یا بزرگ‌ترها سؤال کنید.

مأموم



امام جماعت



راست



مسجد



جماعت



بلند



مساجد



مسواک



بررسی کنید

با دوستان خود در گروه مشورت کنید. در هر تصویر چند اشتباه می بینید؟ توضیح دهید.





بیندیشیم

خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ
با پاکیزگی و زیبایی وارد مسجد شوید.

سوره ی اعراف، آیه ی ۳۱



فکر می کنید با انجام دادن چه کارهایی می توانیم به این آیه عمل کنیم؟

بر لبم ذکر و دعا
در دلم حمد و سپاس
پاک و خوشبو می شوم
مثل شبنم، مثل یاس

بوی گل ها می وزد
لحظه ی راز و نیاز
در کنار غنچه ها
باز می خوانم نماز



می رسد از راه دور
نغمه ی سبز اذان
دست ها پل می زنند
از زمین تا آسمان

تا خدا پر می کشد
باز عطر یا کریم
سوی مسجد می روم
بی صدا مثل نسیم

هادی فردوسی

با خانواده

۱. مهم ترین مساجد مسلمانان کدام است؟

۲. در مسجد محلّه ی شما چه برنامه هایی اجرا می شود؟ گزارشی از یکی از این برنامه ها تهیه کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.

خدای خورشید و ماه



فاروق دقیقه شماری می کرد. چند روز پیش، از تلویزیون شنیده بود که قرار است روز پنجشنبه ساعت ۳۵ : ۴ (قبل از عصر)، پدیده ی کسوف رخ دهد. آقای جعفری (مدیر مهربان مدرسه) به بچه ها قول داده بود که آنها را به مسجد جامع شهر ببرد تا با سایر مردم نماز کسوف بخوانند. او به بچه ها گفته بود که نماز کسوف، سنت مؤکده است.^۱



۱. سنتی که بر انجام آن سفارش جدی شده است.

فاروق از خانه بیرون رفت. همین که به مدرسه رسید، بچه‌ها را دید که همگی با بی‌تابی منتظر رفتن به مسجد هستند. مسجد جامع در کنار مدرسه بود و آقای جعفری و بچه‌ها خیلی زود، به مسجد رسیدند. جمعیت زیادی جمع شده بودند. مردم صف کشیدند و نماز شروع شد. — الله اکبر.

امام پس از خواندن سوره‌ی حمد و سوره‌ای دیگر بعد از آن، الله اکبرگویان به رکوع رفت. پس از رکوع و برگشتن به حالت قیام^۱، بار دیگر سوره‌ی حمد و سوره‌ای دیگر را خواند؛ سپس امام الله اکبر گفته به رکوع رفت و بعد از اعتدال و برگشت از رکوع، الله اکبر گفته و به سجده رفت و مثل سایر نمازها دو سجده به جا آورد و بعد دوباره به حالت قیام برگشت و مثل رکعت اول، دقیقاً رکعتی را با همان ترتیب خواند، تا آنکه با خواندن تشهد (تحيات) نماز را تمام کرد.^۲ این اولین بار بود که فاروق نمازی می‌خواند که در هر رکعت دو قیام، و دو رکوع دارد.

امام بعد از نماز از جای خود برخاست و سخنرانی (خطبه) را شروع کرد.^۳ او پس از یاد خدا و درود بر پیامبر گفت:

ای مؤمنان! امروز با روشی مخصوص به خدای ماه و خورشید سجده کردیم تا اعلام کنیم که خورشید و ماه با تمام فایده‌هایشان، خدایی دارند و براساس حسابی منظم کار می‌کنند، بدون حرارت و نور خورشید، همه جای زمین یخ می‌بندد و تاریک می‌شود و تمامی گیاهان، حیوان‌ها و انسان‌ها از بین می‌روند. دانشمندان می‌گویند میلیون‌ها سال است که زمین، ماه و خورشید با این نظم در گردش هستند. فاروق با دقت به سخنان امام جماعت گوش می‌کرد. او فهمید که دنیا، چه بزرگ و باشکوه است و خدای دانا و بزرگ، چه حساب شده و دقیق همه‌ی موجودات را پادشاهی می‌کند.

۱. ایستاده

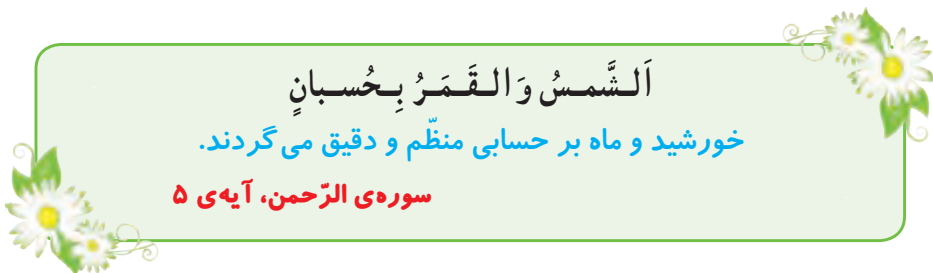
۲. همراه با معلم، نماز کسوف را در مدرسه تمرین کنید. توجه کنید که در مذهب حنفی، نماز کسوف و خسوف همانند سایر نمازها است و هر رکعت فقط یک قیام و یک رکوع دارد.

۳. در مذهب حنفی، نماز کسوف و خسوف خطبه (سخنرانی) ندارد.



رسول خدا (صلی الله علیه و علی آله) پسری به نام ابراهیم داشت. در روز مرگ ابراهیم، خورشید گرفت، بعضی از مردم گفتند خورشید به خاطر مرگ ابراهیم پسر رسول الله (صلی الله علیه و علی آله) کسوف کرده است. پیامبر به مسجد رفت. مردم اطراف او را گرفتند. آن رهبر بزرگ فرمود: خورشید و ماه دو آیه از آیات و نشانه‌های خداوند هستند، و کسوف و خسوف آنها ارتباطی با مرگ یا زندگی هیچ‌کس ندارد، بنابراین هر وقت کسوف و خسوف را دیدید، خدا را به بزرگی یاد کنید، صدقه بدهید و نماز بخوانید.

به قرآن مراجعه کنید و آیه ۳۷ سوره‌ی فصلت را بخوانید و با توجه به این آیه، در مورد نماز کسوف و خسوف با دوستانتان صحبت کنید.



چه ارتباطی میان این آیه و موضوع درس وجود دارد؟



تمرین کنید

- نماز کسوف را با کمک معلّم یا امام جماعت مدرسه، با دوستانتان تمرین کنید.
یادتان باشد که این نماز:
۱. دو رکعت است.
 ۲. هر رکعت، دو قیام و دو رکوع دارد.
 ۳. معمولاً طولانی‌تر از سایر نمازهای دورکعتی است.
 ۴. در مذهب حنفی مثل سایر نمازهای دورکعتی است؛ امّا رکوع و سجودش طولانی‌تر است.



با خانواده

در سوره‌ی یس (یاسین)، دو آیه در مورد خورشید و ماه آمده که نظم آن دو را نشان می‌دهد، آن دو آیه را پیدا کنید.

شیفته‌ی دانش و ایمان



در کاخی پر از رفاه و خوشی به دنیا آمد. خوراک و لباس اشرافی و قصری پر از نعمت، چشمان او را پُر کرده بودند. از همان کودکی در این قصر باشکوه، مانند تمام اشراف‌زاده‌ها زندگی می‌کرد. او را «والاحضرت شاهزاده» می‌گفتند. اما دل او چیز دیگری می‌خواست. این زندگی را بی‌ارزش می‌دانست و همیشه به پدرش می‌گفت: «مرا به مدینه بفرست تا دین خدا را یاد بگیرم و راه ایمان را در پیش گیرم».

با این علاقه و محبت زیاد به دین و دانش، قرآن را حفظ کرد؛ او از همان سن نوجوانی در کلاس علما حضور می‌یافت تا عربی را خوب بیاموزد و قرآن را بهتر درک کند.

همگی به‌ویژه پدر، مادر و معلّمانِ او از دلِ پاک و تربیت فراوان او در تعجب بودند. او از رفتارهای ناروا به‌خصوص «دروغ» به شدت بیزار بود. بعدها که بزرگ‌تر شد، می‌گفت: «از زمانی که خود را شناختم، هیچگاه دروغ نگفتم».

با آنکه اشراف‌زاده بود، هیچ‌گاه خود را از مردم عادی جدا نمی‌دانست و بر این باور بود که باید مثل دیگران زندگی کند.

یکی از معلّم‌هایش^۱ می‌گفت: «تا به حال هیچ‌کس را ندیده‌ام که مانند این نوجوان به یاد خدا بوده و خداوند در دل و جانش بزرگ و عظیم باشد».

نمونه و الگوی او حاکمان و خویشاوندان درباری او نبودند. او به دانشمندترین و باخدا‌ترین مردم زمان خود، عبدالله بن عمر بن الخطاب (رضی الله عنهما)^۲ چشم‌دوخته بود و دوست داشت مانند او باشد.

۱. صالح بن کیسان

۲. خداوند از هر دوی آنها راضی باشد.



عبدالله بن عمر، عموی مادرش بود اما عمر بن عبدالعزیز (رحمة الله عليه) دوست داشت او را دایی صدا بزند. او با ذوق و اشتیاق فراوان به مادرش می گفت: «مادر جان! می دانی که مانند عبدالله بن عمر خواهم شد».

یک روز به خاطر سابقه و محیط اشرافی خانواده‌اش با بی‌مهری از امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب (رضی الله عنه) نام برد. وقتی که استادش «عبیدالله بن عبدالله» خبردار شد، او را سرزنش کرد و گفت: «مگر نمی‌دانی خداوند خشنودی خود را نسبت به اهل بدر^۱ اعلام کرده است؟!»

عمر متوجه اشتباه خود شد و فهمید که کمترین ویژگی و افتخار امیرالمؤمنین علی (رضی الله عنه)، شرکت در جنگ بدر است. او از استادش عذر خواست و از خداوند درخواست بخشش کرد و قسم خورد که هرگز چنان کاری را تکرار نکند. تاریخ نقل می‌کند که بعدها وقتی در مجلسی در مورد پارسایان صحبت شد، عمر بن عبدالعزیز گفت: «پارساترین مردم در دنیا، علی بن ابی‌طالب بود».^۲



بیندیشیم

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِفًا
رو به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است.

سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹



چه ارتباطی میان این آیه و ماجرای زندگی عمر بن عبدالعزیز (رحمة الله علیه) وجود دارد؟

۱. جنگ بدر یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جهادهای دوران پیامبر بود. قرآن به صحابه‌ای که در آن جنگ شرکت کردند، مژده‌ی بهشت داد. بعدها اهل بدر در میان سایر مسلمانان احترام و مقام ویژه‌ای پیدا کردند.

۲. به نقل از خلفاء الرسول، اثر خالد محمد خالد مصری.



دوست دارم

من هم مانند عمر بن عبدالعزیز سنجیده و خوب رفتار کنم تا...

.....

راه خوب را در پیش بگیرم.

.....

به انسان‌های خوب و با ایمان احترام بگذارم.



گفت‌وگو کنید

این داستان را با دوستانتان بخوانید.

.....

در همان روزهای آغازین حکومت او بود که عمّه‌اش به دیدار وی رفت. عمر بن عبدالعزیز او را بسیار دوست داشت و با تمام وجودش به او احترام می‌گذاشت. حاکمان قبلی برای او حقوقی ویژه و مخصوص در نظر گرفته بودند، اما عمر بن عبدالعزیز آن حقوق را از وی قطع کرد؛ البته او این کار را با تمام خویشاوندان خود انجام داده بود. عمّه، خود را به خانه برادرزاده‌اش رساند. با تعجب دید که غذایی ساده می‌خورد (مقداری عدسی و نان). او باور نمی‌کرد، با تعجب گفت: «غذای تو که قبلاً در ناز و نعمت بودی، این است؟»

عمّه گریه‌اش گرفت و ادامه داد برای کار خودم پیش تو آمدم اما با دیدن تو، وضعیت خود را فراموش کردم.



– کارت چه بود؟

– چرا غذایت شاهانه نیست؟ چرا غذایی مفصل و خوشمزه سفارش نمی‌دهی؟!

– من توان بیشتر از این را ندارم.

– عمویت عبدالملک و بعد از او برادرانت ولید و سلیمان هم حقوقی مخصوص

برایم در نظر گرفته بودند، اما همین که تو حاکم شدی آن را قطع کردی.

– عمّه جان! آنها از بیت‌المال مسلمانان به تو پول می‌دادند، اما من نمی‌توانم این

کار را انجام دهم. اگر می‌خواهی از حقوق خودم به تو می‌دهم.

– حقوق چقدر است؟

– ۲۰۰ (دویست) دینار در سال.

– اما این حقوق کم کی به من می‌رسد؟!

و این گونه با ناامیدی از خانه‌ی ساده‌ی حاکم مسلمانان بیرون آمد.

* * *

اکنون برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها با دوستانتان گفت‌وگو کنید:

چه نامی برای این داستان مناسب‌تر است؟

چه ارتباطی میان این داستان و آیه‌ی درس وجود دارد؟

از رفتار عمر بن عبد العزیز (رحمة الله علیه) با عمّاش، چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

.....
-------	-------	-------



بازی، نمایش

یکی از داستان‌های مربوط به زندگی عمر بن عبدالعزیز (رحمة الله علیه) را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

نماز بر روی تخت



عصر روز پنجشنبه بود.

افراد خانواده دور هم نشسته بودیم و با صمیمیت صحبت می‌کردیم. ناگهان مادرم به ما گفت: عزیزانم! یادتان باشد به ملاقات دایی صالح برویم. با اینکه از بیماری دایی خیلی ناراحت بودیم، اما از شنیدن خبر ملاقات با او بسیار خوشحال شدیم و سریع - اما مرتب - خود را آماده کردیم و از خانه خارج شدیم و خود را به بیمارستان رساندیم.

از در بیمارستان که وارد شدیم، مردم زیادی را در آنجا دیدیم. آثار نگرانی بر چهره‌ی بیماران و اقوامشان مشخص بود. خدایا سلامتی چقدر با ارزش است! در طبقه‌ی همکف، سالن بزرگی را دیدم که پر از افراد زخمی بود و ناله‌کنان از پزشکان و پرستاران کمک می‌خواستند. متوجه شدم که در تصادف ماشین زخمی شده‌اند. از جلوی تک تک سالن‌ها عبور کردیم تا به اتاق دایی جان رسیدیم.



پس از سلام و احوال‌پرسی، کنارش رفته، او را بوسیدم؛ گرچه حال خوشی نداشت اما مثل همیشه مهربان بود، با سختی صحبت می‌کرد، اما جملاتش، همان محبت پیش را داشت.

دایی گفت: هر یک از اعضای بدن ما ثروتی بزرگ هستند که باید خدا را به خاطر داشتن آنها شکر کنیم و کسانی هم که نقص عضو دارند، باید بر آن صبر کنند. چون صبر و شکر دو بال مهم خدا دوستی و خداپرستی هستند.

پرسیدم: دایی‌جان! صبر کردن یعنی چه؟

دایی گفت: صبر یعنی پذیرفتن مشکل و تحمل کردن صحیح آن.

مادرم گفت: همین رفتار خوب دایی در بیماری، یعنی صبر کردن.

پدر گفت: در قرآن آمده است: «خداوند صبرکنندگان را دوست دارد»^۱

همین که پدرم ترجمه‌ی آیه را گفت، پرستار وارد اتاق شد و سلام کرد و گفت: آقا صالح! خود را برای اتاق عمل آماده کن. دایی گفت: می‌خواهم نماز عصرم را بخوانم. پرستار از کنار تخت دایی، یک سینی را آورد. لایه‌ای نازک از خاک در سینی بود؛ او قبلاً آن را به درخواست دایی، آماده کرده بود.

سپس گفت: آن را می‌گیرم تا تیمم کنی. من با کنجکاوای نگاه می‌کردم و گوش می‌دادم.

دایی کمی مکث کرد، انگار نیت می‌کرد. سپس کف دو دست را به آرامی بر خاک زد و تمام صورتش را با آن از طرف ابتدای صورت (پیشانی) به پایین مسح کرد. بعد از آن، بار دوم کف هر دو دست را بر خاک زد و دست‌هایش را تا آرنج مسح کرد. اول با دست چپ، دست راستش را و بعد با دست راست، دست چپش را مسح کرد.^۲ بعد از ما عذرخواهی کرد و با حالت نشسته نمازش را خواند و چه زیبا نمازش را به جا آورد!

پدرم به من نگاهی کرد و گفت: ماهان جان! دیدی نماز چقدر مهم است؟! من جواب دادم: بله پدر جان و آهسته گفتم: هم دانستم که نماز بسیار مهم است، هم مفهوم صبر را یاد گرفتم و هم به ارزش سلامتی پی بردم.

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۶

۲. لطفاً آموزگاران محترم، عملاً چگونگی انجام تیمم را به دانش‌آموزان نشان دهند.



بررسی کنید

تیمم با کدام یک از موارد زیر صحیح است؟



- حرف اوّل پاسخ‌ها را کنار هم قرار دهید، تا به یک «عبارت» برسید.
۱. در قرآن به تیمّم امر فرموده است.
 ۲. در تیمّم دست‌ها را از صورت، از طرف پیشانی تا پایین آن می‌کشیم.
 ۳. که آب برایش ضرر دارد به جای وضو، تیمّم می‌کند.
 ۴. در انجام تیمّم با مسح سر و کاری نداریم.
 ۵. عملی که در قیامت از آن سؤال می‌شود، نماز است.
 ۶. قسمتی از دست که در تیمّم، روی خاک زده می‌شود نام دارد.

سپس با استفاده از عبارت به‌دست آمده، ترجمه‌ی آیه را کامل کنید.

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَامَسَحُوا بِأُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ
اگر آب پیدا نکردید، پس با تیمّم کنید.
(یعنی) صورت و دست‌هایتان را مسح کنید.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۳

تمرین کنید

با معلّم خود در کلاس، تیمّم را کامل و به نوبت انجام دهید.^۱

۱. آموزگاران محترم به این تمرین توجّه ویژه‌ای مبذول نمایند، چون شکل عملی تیمّم، موجب یاد گرفتن همگی دانش‌آموزان می‌شود.



مراحل انجام تیمم را به ترتیب شماره گذاری کنید.





نماز واجب است و باید در هر وضعیتی آن را انجام داد؛ حتی اگر..... .



کامل کنید

در چه مواردی می‌توان تیمم کرد؟

..... شدید و کشنده باشد.

ر س ا م

..... نباشد.

ب آ

..... داشته باشد.

ر ض ر

به یاد مهربان‌ترین معلم



پس از رحلت معلّم عزیزش نمی‌توانست در مدینه اذان بگوید. همین‌که به جمله‌ی «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» می‌رسید بغض گلوی‌ش را می‌گرفت و مردم مدینه همراه او به گریه می‌افتادند.

روزهای اوّل خلافت ابوبکر صدیق (رضی‌الله‌عنه)، خلیفه‌ی پیامبر از بلال خواست برای نماز اذان بگوید، اما او با ادب و گریه‌کنان جواب داد: «دیگر نمی‌توانم! عذرم را بپذیر!»

سپس از خلیفه‌ی مهربان خواست که اجازه دهد به شام^۱ برود. صدیق (رضی‌الله‌عنه) جواب داد: تو می‌توانی هر جا که می‌خواهی بروی و بلال (رضی‌الله‌عنه) مدینه‌ی پیامبر را به یاد استاد و معلّم خویش، ترک کرد.

در زمان خلافت عمر فاروق (رضی‌الله‌عنه)، خلیفه مجبور شد برای سر و سامان دادن به اوضاع شام، به آنجا سفر کند.



در همین سفر بود که گروهی از مسلمانان قدیمی و یاران پیامبر از او خواستند، از بلال خواهش کند اذان بگوید. بلال این درخواست را پذیرفت، اما خاطرات روزهای دوستی او با پیامبر در مدینه، یکی پس از دیگری برایش زنده شد.

سیمای پاک پیامبر، مهربانی‌هایش با همه مخصوصاً با فقیران و ضعیفان و عبادت‌ها و نماز با صفای رسول خدا را مرور می‌کرد. همین که صدایش بلند شد یاران با وفای پیامبر اشک ریختند و سایر مردم هم با دیدن این یاران با وفا به گریه افتادند. به جمله‌ی «اشهد انّ محمداً رسول الله» که رسید، امیرالمؤمنین عمر (رضی‌الله‌عنه) به شدت گریست و این‌گونه بود که بلال باوفا، بار دیگر با صدای خوش و آسمانیش، دل همگان را با نور ایمان روشن کرد.



بیندیشیم

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...

(ای پیامبر) بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید

تا خدا دوستتان بدارد.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱

به نظر شما چه ارتباطی میان این درس و مفهوم این آیه وجود دارد؟



با خود می‌گوییم

دعوتش به خاطر

بسیار مهربان

خودش به آنچه

پیامبر توانست دل مردم
را به دست آورد
چون:



کامل کنید

نامه‌ای به تمامی کسانی که می‌خواهند در سایه‌ی درخت زیبای ایمان آرام بگیرند، بنویسید.

دوستان عزیزم! سلام!

آیا تا به حال
.....
.....
.....



گفت‌وگو کنید

یکی از تعالیم پیامبر عزیز ما، این است که:

الْأَناسُ سَوَاسِيَّةٌ كَأَسنانِ الْمِشْطِ

همه‌ی انسان‌ها مانند دندانه‌های شانه با هم مساوی‌اند.



به نظر شما اگر همه‌ی انسان‌ها این سخن زیبا را با جان و دل بپذیرند، دنیا چه تغییری می‌کند؟



فکر کن و بنویس

یکی از وقت‌هایی که انسان در آن گریه می‌کند، وقتی است که از دوستان خدا یاد می‌کند، راستی دلیل این کار چیست؟
این نوع گریه، با گریه‌ای که حاصل از درد و رنج است، چه تفاوتی دارد؟

.....

.....

.....

.....

استاد بزرگ خداپرستی



امیرالمؤمنین عمر (رضی الله عنه)، در دوران خلافتش، معاذ (رضی الله عنه) را برای جمع‌آوری زکات و صدقه‌های یکی از قبایل مسلمان فرستاد. براساس دستور خلیفه، معاذ تمام آنچه را که جمع کرده بود، در بین نیازمندان مختلف تقسیم کرد و با همان لباس ساده‌ی خود به مدینه برگشت. همسرش گفت: ای معاذ! افرادی که به چنین سفرهایی فرستاده می‌شوند، معمولاً با خود سوغاتی می‌آورند، پس سوغاتی تو کجاست؟! معاذ جواب داد: نگهبان امانتداری همراه من بود، نتوانستم سوغاتی بیاورم. همسرش گفت: تو در نظر رسول خدا (صلی الله علیه و علی آله) و ابوبکر صدیق، امین بودی و آنها کاملاً به تو اطمینان داشتند، پس چرا عمر نگهبانی همراه تو فرستاد؟ سپس برخاست و به خانه‌ی عمر رفت تا از خلیفه نزد همسرش گلایه کند. خیلی زود خبر به عمر فاروق رسید.



عمر که چنین کاری نکرده بود، معاذ را طلبید و به او گفت: آیا من نگهبانی همراه تو فرستادم؟!

معاذ گفت: مگر خداوند همراه و نگهبان من نبوده است؟!
امیرالمؤمنین عمر (رضی الله عنه) لبخندی زد و به خاطر ایمان و امانتداری دوست عزیزش خدا را شکر کرد.

و از اینکه معاذ این گونه به همسرش درس توحید داده، او را مورد تشویق قرار داد و از پول خودش چیزی به او داد و گفت: همسرت را با این هدیه خوشحال کن.



بیندیشیم

هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می کنید بینا است.

سوره ی حدید، آیه ی ۴



چه ارتباطی میان این آیه و داستانی که خواندیم وجود دارد؟



گفت و گو کنید

معاذ که همسرش را بسیار دوست داشت، چرا در بازگشت از سفر با خود سوغاتی

نیاورد؟

.....

.....



معاذ یکی از بخشنده‌ترین جوانان مسلمان بود. آن‌قدر به بخشش عادت کرده بود که گاهی دوستانش او را نصیحت می‌کردند که چرا در این کار زیاده‌روی می‌کند. معاذ ابن جبل آگاهی زیادی از قرآن داشت.

او همان جوانی بود که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در وصفش فرمود: «آگاه‌ترین فرد امت به حلال و حرام، معاذ است.» پوستی سفید و چهره‌ای زیبا داشت؛ دندان‌های سفید و چشمان سیاهش بر خوش‌سیمایی او افزوده بودند.

یک‌بار به همراه دوستش ابوعبیده، نامه‌ای برای امیرالمؤمنین عمر نوشتند: «.....تو که مسئولیت امت را به عهده گرفته‌ای، باید بدانی که هرکدام از مردم سهمی در عدالت دارند که نباید فراموش شود، پس همه را با یک چشم نگاه کن و از اجرای عدالت روی برمگردان. ما خیرخواه تو هستیم و تو را به یاد قیامت می‌اندازیم...»

امیرالمؤمنین در جواب نوشت:

«سلام خدا بر شما. نامه‌ی پر از پند و حکمت شما به دستم رسید. به تمام آن توجه خواهم کرد و تمام دستورات شما را با علاقه اجرا خواهم کرد...»^۱

۱. با کمی خلاصه و ساده‌نویسی، برگرفته از «کنز العمال»، جلد ۸؛ «حیة الصّحابة»، جلد ۳.

عموهای مهربان

درس

۱۲



هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وعلی آله) برای انجام عمره به مکه رفت، دختر خردسال حمزه‌ی سیدالشهداء، خود را به پیامبر رساند و با شور و هیجان فریاد زد:

– عموجان! عموجان! از دست دادن پدر برایم مشکل است، از نبود او احساس تنهایی می‌کنم؛ مرا کمک کن و از تنهایی نجاتم بده.



یاران پیامبر ضمن رعایت ادب هر کدام پیش‌دستی کردند تا بلکه بتوانند این کار مهم را در حق آن فرزند شهید انجام دهند.

علی مرتضیٰ (رضی‌الله عنه) فوراً او را در آغوش کشید و نوازش کرد و وی را به همسر مهربانش فاطمه (رضی‌الله عنها) داد.

برادر علی، جعفر (رضی‌الله عنه) و زید بن حارثه (رضی‌الله عنه) هم با تمام شوق و ذوق اعلام کردند که سرپرستی این دخترک را به عهده می‌گیرند.

علی گفت: «من از همه برای این کار مستحق‌تر هستم، چون او دختر عموی من است.»

جعفر جواب داد: «او هم دختر عمویم است و هم خاله‌اش همسر من است.»

زید گفت: «من از شما مستحق‌ترم چون او دختر برادر من است.»^۱

آنها هیچ کدام از پافشاری و اصرار بر حرف خود کنار نکشیدند، تا اینکه حل و فصل کردن این ماجرا به پیامبر سپرده شد.

پیامبر که از این همه محبت دوستانش خوشحال، و از شتابشان در انجام کار خوب و احسان، ذوق‌زده شده بود، با خشنودی گفت: «باید سرپرستی این کار به خاله‌ی دخترک داده شود. چون خاله مثل مادر است.»

و با این سخن دختر را به جعفر سپردند.

سپس پیامبر رو به هر کدام از آنها کرد؛

با مهربانی به علی گفت: «تو از منی و من از تو هستم.»

و به جعفر گفت: «تو از نظر ظاهر و اخلاق مانند من هستی.»

و به زید گفت: «تو برادر و دوست من هستی.»

۱. البته منظور زید، برادر دینی و ایمانی بود و می‌خواست بگوید سیدالشهداء حمزه (رضی‌الله عنه) را بسیار دوست دارد.



سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ ...
 برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشت
 بر یکدیگر پیشی بگیرید.
 سوره ی حدید، آیه ی ۲۱



چه ارتباطی میان این آیه و داستانی که خواندیم، وجود دارد؟



من هم مانند یاران پیامبر همیشه در انجام کارهای خوب، حاضر و آماده باشم و

.....

قرآن را حفظ کنم.

.....

حقّ دوستان خدا را به جا بیاورم.



این داستان را با دوستانتان بخوانید.

.....

عبدالله پسر جعفر (رضی الله عنهما) می گوید: یادم هست وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و علی آله) وارد خانه‌ی ما شدند و خبر شهادت پدرم را به مادرم رساندند، در حالی که دست مبارکشان را بر سر من و برادرم می کشیدند و از چشمان پر نورشان اشک می ریخت، فرمودند: «خدایا! جعفر با توشه‌ای ارزشمند از کارهای نیک به سوی تو آمد. پس فرزندان‌ش را از بهترین بندگان قرار بده».

سپس به مادرم گفتند: «دوست داری خبری خوش در مورد جعفر بشنوی؟» مادرم در حالی که اشک‌هایش جاری شده بود و آن را پاک می کرد، گفت: بله.

رسول خدا فرمودند: «خداوند به جای دو دست جعفر، دو بال به او بخشید تا او در بهشت پرواز کند و به هر طرف که دلش می خواهد، برود».^۱

* * *

اکنون با دوستان برای پاسخ گویی به این پرسش‌ها گفت و گو کنید.

– چه نامی برای این داستان بهتر است؟

– چه ارتباطی میان این داستان و آیه‌ی درس وجود دارد؟

۱. برگرفته از کتاب المغازی، اثر ابن عمر واقدی، جلد ۲.



– از رفتار پیامبر با عبدالله بن جعفر و برادرش، چه چیزی یاد می گیریم؟

.....

.....





معلّمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند
نظر اصلاحی خود را درباره مطالب کتاب های درسی از طریق سامانه
«نظرسنجی از محتوای کتاب درسی» به نشانی «nazar.roshd.ir» یا نامه
به نشانی تهران - صندوق پستی ۴۸۷۴ - ۱۵۸۷۵ ارسال کنند.

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی